

هیولای داستان ترس را به فانتزی بدل می کند

اشاره:

چهل و ششمین نقد آثار تخیلی، با عنوان «ترس و هیجان در ادبیات کودک و نوجوان»، یکشنبه ۸۳/۷/۱۵ با حضور سید محمد طلوعی براننده برگزار شد. در این نشست، جمعی از نویسندگان و منتقدان و کارشناسان حضور داشتند.

مهدی کاموس: سلام و خوشامد می گویم خدمت دوستان. نشست امروز ما به موضوع «ترس و هیجان در ادبیات کودک و نوجوان» اختصاص دارد. در خدمت نویسنده و پژوهشگر جوان، آقای محمد طلوعی براننده هستیم. ایشان متولد ۱۳۵۸ و دانش آموخته رشته سینما هستند. ما از سال ۷۹ تا امروز، در کتاب ماه کودک و نوجوان، از همکاری ایشان بهره مند بودیم. آقای طلوعی مجموعه شعر «خاطرات بندباز» را چاپ کرده اند. هم چنین ترجمه یک شعر نمایش نامه از تد هیوز، با عنوان «أرفه» که هر دو را نشر «سیم سا» به چاپ رسانده. دو کتاب دیگر هم زیر چاپ دارند؛ یک داستان کودک و نوجوان، به نام «نام ندار» و رمانی به نام «غریق دریاچه ارومیه».

آقای محمد طلوعی، به غیر از کتاب ماه کودک و نوجوان، با هفته نامه مهر و نشریاتی مثل «گیله‌وا» و «کلک» و «کیهان بچه‌ها» هم همکاری داشته اند. وبلاگ «کابوس‌های روز» هم متعلق به آقای محمد طلوعی است. آن جا شعرهایی از ماریو بندتی، شاعر معروف اروگوئه‌ای ترجمه کرده اند. در جشنواره عروسکی سال ۸۰ هم نمایش نامه «کافه هملت» را که نوشته خودشان است، اجرا کردند الان هم به واسطه کارهایی که روی «هارورفیکشن» یا ادبیات ترسناک انجام داده اند، به ویژه مطالبی که ترجمه کرده اند، ما از ایشان خواستیم که در خدمت‌شان باشیم طبق رسم همیشگی جلسه، بعد از این که صحبت آقای طلوعی تمام شد، با پرسش و پاسخ، امیدواریم نکات بیشتری از بحث ادبیات ترسناک باز شود. با توجه به این که تا حالا ما به شکل جدی و تئوریک، به «هارورفیکشن» نپرداخته ایم، فکر می‌کنم موضوع تازه و بکری برای





انسان همواره از این که
زیر قیود موجودات دیگری
قرار بگیرد، ترسیده است؛
از موجودات فضایی تا حیوانات.
نمونه اش فیلم کلاسیک
«سیاره میمون ها» است
که راجع به تسلط
حیوان ها بر انسان
و نمونه فضایی اش
«حملة مریخی ها» است
و جالب این که هر دورا
یک کارگردان ساخته

بحث و بررسی باشد.

محمد طلوعی: در زمان بچگی، سریال «الفی اتکینز»، جزو سریال های مورد علاقه من بود. یاد می آید در قسمتی از این سریال، الفی دچار ترس عجیبی شده بود: طوری که حتی می ترسید در کمندش را باز کند!

به هر حال مقدار زیادی از صحبتی که امروز با دوستان در میان می گذارم، تحت تأثیر مطالبی است که خوانده ام. چند «فرنس» به شما می دهم. مثلاً کتاب «قدرت اسطوره» جوزف کمپل و «رساله ای در تاریخ ادیان»، نوشته میرچالایاده. اکتاویو پاز هم گفت و گویی دارد به نام «تک خوانی دو صدایی» به اضافه یک کتاب، به نام «دیالکتیک تنهایی» که خیلی جالب است. هم چنین، «خیابان یک طرفه» والتر بنیامین و «اسطوره امروز» رولان بارت که به نظرم تحلیل هایش روی اسطوره های

امروزی، بسیار بدیع است. حتی یک مدل از اتومبیل سیتروئن، را هم تحلیل کرده!

اما مهم تر از هر چیز، وقتی می خواهیم راجع به ترس حرف بزنیم، نمی شود فریود و یونگ را فراموش کرد. پس «توتم و تابو» و «انسان و سمبول هایش» را حتماً باید خواند. خلاصه این که می خواهیم بگویم، انسان مخلوق ترس های خود است. شاید با کمی تعصب بشود گفت که تمام پیشرفت های بشری، زاینده ترس های انسان است. ترس از گناه (هومورتوفوبیا)، ما را از بهشت راند. ترس از مکان های باز (اگروفوبیا)، ما را از دشت ها به غارنشینی رساند. ترس از آذرخش (کرونوفوبیا) ترس از ابزار و اشیای نوک تیز، (آکوفوبیا) ما را به حاکم مطلق حیوانات تبدیل

کرد. ترس از حیوانات (زوفوبیا)، ترسی اولیه بود که فقط وقتی به گونه بدوی زندگی پرت می شویم، ریشه هایش را نشان می دهد.

در دنیای امروز، ما درگیر اوتوفوبیا (ترس از تنهایی)، لوفوبیا (ترس از گفتار) و امکسوفوبیا (ترس از مسافرت) هستیم. ترس های امروزی ما نتیجه پیشرفت های ماست و این چرخه ترس و پیشرفت، هم چنان ادامه دارد. ترس از پایان جهان که ابتدا ریشه های مذهبی و هزاره گرا داشت، حالا به ترس از انفجار اتمی تبدیل شده که پایان جهان را در سایه رقابت قدرت های اتمی می بینید و ماشین آخر زمانی که به خاطر ترس از بین رفتن موازنه اتمی ساخته شده (فیلم دکتر «استرنج لاو» استنلی کوبریک که احتمالاً یادتان هست).

ترس های مدرنی که اسلاف ما را تهدید نمی کرد، آن قدر زیاده تر از ترس های اولیه آن هاست که به نظر می رسد پیشرفت های بشری، نه تنها موجب آسایش انسان را فراهم نکرده که او را به دوزخی مدام انداخته.

پس ما مخلوق ترس های خودمانیم و به نظرم این مقدمه ای است که نشان می دهد قبل از هر چیز، باید ترس های مان را به دو گروه ترس اولیه (پری میتیو) و ترس مدرن تقسیم بکنیم. شاید ابتدا این چیزها بی ربط به ادبیات کودک و نوجوان به نظر برسد، ولی بعد یک جایی خواهیم گفت که ترس های پری میتیو، غیر قابل تکثیرند و ما ذاتاً آن را با خودمان داریم، ولی ترس های مدرن را ما تکثیر می کنیم که بیشترین شکلش «مدیاتیکی» است. ترس های مدرن ما رسانه ای عمل می کند. به قول مایکل مور در فیلم قبلی اش «بولینگ برای کلمباین»، ترس از زنبورهای آفریقایی، ترس از تیغ

در سبب هالووین یا هر ترس دیگری، ترس از سیاه پوست ها، یا ترس های دیگری که ما خودمان به وجودشان می آوریم، وجود واقعی ندارند و بیشترین عامل ایجاد این نوع ترس ها، رسانه ها هستند. رسانه ها با قدرتی که دارند، ما را از خیلی چیزها می ترسانند، ولی ترس های اولیه ما، مثل ترس از اشیای تیز، ترس از حیوانات، ترس از رعد و برق، ترس از درد، این ها با ما به دنیا می آیند و با همه پیشرفت های بشری، نمی توانیم از دست شان فرار کنیم.

احتمالاً باید بعد از این مقدمه، تبیین کنم که چه طور تکثیر ترس در «فراواقعیت» به وجود می آید. فراواقعیت برای من، به معنی سینما، ادبیات و موسیقی است جایی که ما یک سری از ترس های خودمان را تکثیر می کنیم. نکته جالب در این است که تکرار ترس، باعث از بین رفتنش نمی شود. یعنی ما هیچ وقت با یک بار ترسیدن، واکنش نمی شویم در مقابل ترسیدن بعدی؛ مخصوصاً در فراواقعیت. مثلاً وقتی موقعیت ترس را در یک فیلم یا یک قطعه موسیقی درک می کنیم، بار بعدی که آن موسیقی را می شنویم و یا آن فیلم را می بینیم، ناخودآگاه می ترسیم و این کیفیت تخدیری ترس، با همه غیرقابل تحمل بودنش، باعث می شود که دوباره و بارها تجربه اش کنیم.

شاید به طرز غریبی ترس های ما همیشه تازه اند. هر باری که تجربه شان می کنیم، همان قدر آدرنالین ترشح می کنیم که بار قبل کرده بودیم و شاید هم بیشتر. به هر حال، مهم ترین نکته در این بخش، این است که تکرار ترس، موجب نمی شود که ما دیگر از یک پدیده نترسیم. ترس های ما

تأثیر خودشان را به عنوان موجودات ترسناک، از دست می‌دهند؟ امروزه هیولاها پدیده‌هایی هستند که ما را سرگرم می‌کنند و این با ذات به وجود آمدن‌شان، خیلی تناقض دارد. ما از هیولاها نمی‌ترسیم و به جای این که آن‌ها را موجودات شری بدانیم، تبدیل‌شان می‌کنیم به موجودات سرگرم کننده. هیولاها fantastic شده‌اند و به میکروب‌هایی می‌مانند که ضعیف شده‌اند و «آنتی‌بادی» خودشان هستند. احتمالاً باید به چند نمونه اشاره کنیم که فکر می‌کنم کنت دراکولا، برای این که دو تا از ترس‌های اولیه و عمده ما را دربردارد که یکی ترس از مرگ و دیگری ترس از خون است. موجود خوفناک‌تری به نظر می‌رسد تا موجودات فانتزی که امروز رسانه‌ها برای ما خلق می‌کنند.

البته در این جا یک نکته جالب وجود دارد، هیولاها ارتباط مستقیمی با شمایل مذهبی دارند که ما از آن‌ها ساخته‌ایم. به خصوص مثلاً در فرهنگ اروپایی، مذهب در شکل‌های اولیه‌اش، موجب از بین رفتن هیولاها می‌شود. کنت دراکولا از صلیب می‌ترسد و شاید این استعاره‌ای از دینداری باشد و این که مذهب می‌تواند ترس‌های ما را از بین ببرد. شاید هم ریشه‌های عمیق‌تری داشته باشد و برسد به توت‌هایی که در اوان تاریخ وجود داشتند. شمایل‌هایی که آدم‌های اولیه می‌ساختند برای از بین بردن ترس‌های خودشان. می‌خواهم اشاره کنم که بیشتر داستان‌های ترسناک، فضای «باروک» دارند. از خصایص فضای باروک، فضای تیره و ترسناک است که فکر می‌کنم نمونه‌های سینمایی‌اش برای همه‌مان قابل دسترس و درک پذیرتر باشد. واقعیت این است که ما چیزی به نام «هارور استوری» در سنت ادبی ایرانی نداریم. چیزهایی داریم که برای نمونه، در مقاله «بن‌مایه‌های بالقوه داستان‌های ترسناک ایرانی» نوشته خانم مهروش طهوری، در همین ماهنامه کتاب ماه، به آن‌ها اشاره شده است. به هر حال، این واقعیت کار ما را سخت می‌کند و ما مجبوریم که مرجع‌های مان را از آن طرف بیابیم و با فرهنگ خودمان تحلیلش کنیم.

بله، داشتیم از فضای باروک می‌گفتیم. این سنت فضای باروک، چیزی است که ادبیات اروپایی با خودش برای ما می‌آورد و نکته جالب این که حتی کشوری مثل آمریکا، ادبیات ترسناک بومی ندارد. مثلاً فیلم «بام تا شام» رودریگوئز، با این که در آمریکا می‌گذرد، در ادامه به مکزیک می‌رسد و در یک معبد اینکایی ادامه می‌یابد. در کشور آمریکا، هیچ ساختمانی بیشتر از پانصد سال قدمت ندارد که بخوایم آن جا یک فضای ترسناک خلق کنیم. شاید نکته این باشد که ما برای ترسیدن، همیشه احتیاج داریم که به گذشته رجوع کنیم. این



طلوعی:

تکرار ترس، باعث از بین رفتنش نمی‌شود.

یعنی ما هیچ وقت با یک بار ترسیدن، واکسینه نمی‌شویم

در مقابل ترسیدن بعدی؛ مخصوصاً در فراواقعیت.

مثلاً وقتی موقعیت ترس را در یک فیلم یا یک قطعه موسیقی

درک می‌کنیم، بار بعدی که آن موسیقی را می‌شنویم و یا آن فیلم را

می‌بینیم، ناخودآگاه می‌ترسیم و این کیفیت تخدیری ترس،

با همه غیر قابل تحمل بودنش، باعث می‌شود که دوباره و بارها

تجربه‌اش کنیم

بردن ترس‌های مان مشکل داریم. مثل این که کم کم نزدیک می‌شویم به آن پدیده فراواقعیت. چون هیولاها نمونه‌های اولیه‌ای هستند که ما در Horrorstories می‌بینیم: موجودات شر، بد و آن بخش سیاه مطلق فراواقعیت. نمونه‌هایش زیادند: از «کنت دراکولا» مری شلی تا جدیدترینش «هل بوی» که اکثراً این‌ها قبل از این که فیلم بشوند، کمیک استریپ بوده‌اند.

نتیجه این بحث، احتمالاً به این پرسش می‌رسد که هیولاها بعد از به وجود آمدن، چطور

دوباره به وجود می‌آیند. البته ذهن ما یک پادتن در مقابل آن ترشح می‌کند و آن هیولاهاست. ذهن ما هیولا ساز است. دلیل تولید هیولاها، شاید این باشد که ما ترس‌های خودمان را به چیزهای قابل تحلیل، تقلیل می‌دهیم. در این صورت، موجودی مثل «دکتر جکیل و مسترهاید» (کتابی از رابرت لویی اسیونسن)، به راحتی طبق اصول روان‌شناسی، یک آدم دو شخصیتی است و با این که یک مقدار زیادی از ترس‌های ما را همراه خودش دارد، قابل تحلیل است. اما واقعیت این است که ما برای تحلیل کردن و به خصوص از بین

هم به همان ترس‌های ابتدایی ما برمی‌گردد. انگار هر چیزی که روی آن انگشت می‌گذاریم، ما را به گذشته برمی‌گرداند. برای همین، می‌توان گفت که ما پیش نمی‌رویم، بلکه فرو می‌رویم!

اگر ترس‌های مان را در دنیای واقعیت و بیرونی، ابژه بدنیه، هیولاها سوبژه‌هایش هستند و وجود خارجی ندارند. البته وقتی وارد دنیای فراواقعیت و ادبیات می‌شویم، آن موقع است که هیولاها واقعی و ابژه می‌شوند و ترس‌ها پشت آن‌ها پنهان می‌گردند.

بنابراین، فکر می‌کنم که ادبیات، به خصوص ادبیات کودک و نوجوان، دریچه بسیار مناسبی برای ورود کودکان به دنیای ترس باشد؛ هر چند ما معمولاً دنیای کودکان را تقلیل یافته دنیای بزرگسالان در نظر می‌گیریم. بارت در همان کتاب «اسطوره امروز»، نقدی دارد راجع به اسباب‌بازی‌ها که کوچک شده وسایل رایج در دنیای بزرگسالان است. مثلاً ماشین، وسایل خانه و دیگر ابزاری که ما برای کودکان، کوچک‌شان می‌کنیم و تقلیل‌شان می‌دهیم به چیزهایی که کاربرد واقعی ندارد و فقط شمایل وسایل واقعی هستند. با این که چنین برخوردی، برخورد مناسبی با کودکان نیست، ولی پذیرفته شده است. ما این کار را می‌کنیم و چیزهایی را تقلیل می‌دهیم تا آن‌ها درکش نکنند. بنابراین در ادبیات کودک، «هارور استوری» تبدیل می‌شود به داستان ترسناک کم‌تر ترسناک. ما چیزهای ترسناکی را به آن‌ها نشان می‌دهیم که آن قدر ترسناک نیستند که بزرگسالان می‌بینند. نمونه‌اش هم رده‌بندی رایج سینمای آمریکاست برای این که بچه‌ها چه فیلم‌هایی را ببینند و چه فیلم‌هایی را نبینند. مثلاً P-g ۱۷ می‌دهند که زیر هفده‌ساله‌ها، خشونت و ترس و سکس را تجربه نکنند. در واقع ما بزرگسال‌ها دسته‌بندی می‌کنیم که آن‌ها چه چیزهایی را ببینند و چه چیزهایی را نبینند. در همین دسته‌بندی، تیغ سانسور بال و پر داستان‌های ترسناک را بیشتر می‌گیرد.

لازم است راجع به ارتباط «هارور استوری»ها و «ساینس فیکشن‌ها» هم صحبت کنیم؛ چون بسیاری از این هیولاها و ترس‌ها، به دلیل مدرن بودن‌شان، ارتباط تنگاتنگی با علم دارند. مثلاً هیولایی مثل بیگانه از فضا وارد زمین می‌شود. برای خلق فضایی که وجود این هیولا را موجه کند، مجبوریم از علم مدد بگیریم. البته داستان‌های ترسناک، گاهی به ژانرهای دیگر داستانی خیلی نزدیک می‌شود. همان طور که مثلاً "E.T"، موجود دوست داشتنی داستان‌های ساینس فیکشن است، بیگانه، موجود شر داستان‌های ساینس فیکشن یا علمی - تخیلی به شمار می‌رود. این تداخل و نزدیکی، در حیطه‌های داستانی وجود دارد. با وجود این، ما زیرشاخه خاصی

داریم به نام، داستان ترسناک. شاید یک داستان علمی - تخیلی هم ترسناک باشد، ولی به آن نمی‌گویند داستان ترسناک، به آن می‌گویند داستان علمی - تخیلی. وجوه داستان ترسناک، فضاسازی و شخصیت محوری در روایت است.

نمونه ترجمه شده داستان ترسناک در ایران، کتابی به نام «قصه‌های سرزمین اشباح» نوشته دارن شان است که یک نویسنده ایرلندی است. شش جلد آن در ایران چاپ شده مثلاً اسم این کتاب «سیرک وحشت» است که ترجمه شده به «سیرک عجایب» یا قسمتی از کتاب «شاهزاده خون آشام‌ها» نام دارد که تبدیل شده به شاهزاده اشباح! به هر حال این مجموعه کتاب، فکر می‌کنم یک برخورد الگوار با ژانر «هارور استوری»، در دنیای کودک و نوجوان است. اگر هری پاتر اوج داستان‌های جادویی قلمداد شود، قصه‌های سرزمین اشباح نوشته دارن شان یکی از اوج‌های داستان‌های ترسناک، در ادبیات کودک و نوجوان است. اسم اصلی این کتاب saga - the saga of Daren shawn است. این‌ها داستان‌هایی بود که افرادی در کشور ایرلند، دقیقاً شبیه نقال‌های ما، در هر مکانی که مناسب تشخیص می‌دادند، برای مردم تعریف می‌کردند. بسیار جالب است که این داستان، به صورت اول شخص روایت می‌شود و شخصیت اصلی داستان، «دارن» نام دارد. روایت اول شخص، باعث همذات‌پنداری مخاطب با شخصیت اصلی می‌شود. در صورتی که ترس، اولین کاری که می‌تواند انجام بدهد، این است که ما را پس بزند، ولی همین اول شخص بودن روایت، ما را همراه می‌کند. این خودش یک جور تقلیل دادن و کوچک کردن ترس است.

حالا باید راجع به این صحبت بکنیم که این تقلیل ترس چه معنایی دارد. فکر می‌کنم مهم‌ترین چیزی که این مسئله ایجاد می‌کند، این است که ما می‌توانیم از تصاویری که از ترس‌های خودمان خلق می‌کنیم که یکی از وجوهش هیولاها هستند، لذت ببریم. یعنی ما فویبای خودمان را تبدیل می‌کنیم به یک چیز fantastic. ما ترس خودمان را تبدیل می‌کنیم به چیزی که از آن لذت می‌بریم. در واقع، ما ترس‌های مان را تبدیل می‌کنیم به تصویری از ترس‌های مان، تا بتوانیم تحلیلش کنیم و از آن لذت ببریم.

فکر می‌کنم بد نباشد که بخش کوچکی از این داستان را بخوانم تا ویژگی‌های داستان ترسناک برای کودکان و نوجوانان، روشن‌تر شود. سعی کرده‌ام که یکی از کوچک‌ترین بخش‌های کتاب را انتخاب کنم تا حوصله دوستان سر نرود: «احتیاجی به فریاد کشیدن نبود موجود عجیب و غریب داخل قفس خیلی وحشتناک بود، اما او را درون قفس با زنجیر بسته بودند. فکر کنم افرادی

که جیغ می‌کشیدند، بیشتر برای خنده این کار را می‌کردند تا از سر ترس. مرد گرگی داخل آن قفس بود. او خیلی زشت بود. سرتاسر بدنش پر از مو بود و فقط وسط بدنش را با تکه‌ای پارچه پوشانده بود؛ عین تاززان. به همین دلیل، ما پاهای او شکم و بازوهایش را نیز می‌توانستیم ببینیم. او ریش بلند پریشتی داشت که بیشتر صورتش را پوشانده بود. چشم‌هایش زرد و دندان‌هایش قرمز بود. مرد میله‌های قفس را تکان می‌داد و نعره می‌کشید. واقعاً ترسناک بود...»

البته به نظر من شکل نمونه‌ای، همین جا خودش را نقض می‌کند. معمولاً در داستان‌های ترسناک نمی‌گویند ما داریم موجودات ترسناکی را می‌بینیم. آن‌ها معمولاً چیزهایی را به ما نشان می‌دهند که در نگاه اول ترسناک نیستند. خون‌آشام‌ها (Vampires) شکل‌های نمونه‌ای موجودات ترسناک، در نگاه اول قابل شناسایی نیستند آن‌ها موجوداتی شبیه ما هستند، ولی وقتی در آینه نگاه می‌کنید، آن‌ها را نمی‌بینید. به همین راحتی. یعنی همیشه پشت ظاهر معمولی چیزها، موجودات خوفناکی نهفته است. در صورتی که این داستان می‌زند به اصل مطلب و شروع می‌کند از چیزهای ترسناک برای ما تعریف کردن: «وقتی او نعره می‌زد، مردم جیغ می‌کشیدند خود من هم کمی جیغ زدم، ولی اصلاً نمی‌خواستم مثل یک بچه ترسو به نظر برسم. مرد گرگی میله‌ها را تکان داد و در قفس، به این طرف و آن طرف پرید، اما ناگهان مثل یک سگ پشتش را به ما کرد و نشست. در همین لحظه، آقای تال روی صحنه آمد و گفت. خانم‌ها و آقایان، به سیرک عجایب، خانه عجیب‌ترین موجودات بشری خوش آمدید. صدایش پایین و قور قور مانند بود، اما همه تماشاچی‌ها گفته‌هایش را می‌شنیدند. او ادامه داد: ما قدیمی‌ترین سیرک جهان هستیم. تقریباً پانصد سال است که عجایب جهان را به نسل‌های مختلف نشان داده‌ایم. البته گاهی فعالیت ما دچار اختلال شده. ولی هرگز هدف‌مان را که همان متحیر و وحشت زده کردن شماست، از یاد نبرده‌ایم. ما برنامه‌های عجیب و ترس‌آوری را به شما نشان می‌دهیم؛ برنامه‌هایی که در هیچ جای جهان آن‌ها را نخواهید دید.»

فکر می‌کنم این دعوت به ترسیدن، شروع جالبی باشد و امیدوارم که دوستان، این مجموعه را بخوانند. این تنها نمونه موجود و قابل تحلیل، در زمینه ادبیات ترسناک برای نوجوانان در ایران است. دوستان گفته‌اند تعداد دیگری از داستان‌های ترسناک در حال ترجمه شدن است، ولی من هنوز ندیده‌ام که چاپ شود یا در بازار باشد. امیدوارم که خلا ادبیات ترسناک در زبان فارسی برطرف شود. به نظر من ترسیدن، چیزی الزامی برای دوران



طلوعی:
ماشین، وسایل خانه و دیگر
ابزار برای کودکان، کوچک
می کنیم و تقلیل شان می دهیم به
چیزهایی که
کاربرد واقعی ندارد و فقط
شمایل وسایل واقعی هستند.

با این که چنین برخوردی برخورد
مناسبی با کودکان نیست،
ولی پذیرفته شده است.
ما این کار را می کنیم و
چیزهایی را تقلیل می دهیم
تا آن ها درکش نکنند.
بنابراین در ادبیات کودک،
«هارور استوری»
تبدیل می شود به
داستان ترسناک کم تر ترسناک.
ما چیزهای ترسناکی را
به آن ها نشان می دهیم که
آن قدر ترسناک نیستند
که بزرگسالان می بینند

طلوعی:
آیا ما می توانیم چیزی به نام
ادبیات فارسی ترسناک
داشته باشیم؟
و این ادبیات فارسی ترسناک،
در خدمت کودک و نوجوان
قرار بگیرد؟ جواب، قطعاً آری است.
مادست کم در
ادبیات شفاهی مان،
نمونه هایی شبیه داستان های
ترسناک داریم که می توانیم
به آن ها رجوع کنیم

دراکولا خلق می شود. این شر مطلق که از صلیب
و نقره و سیر می ترسد، ترکیبی از ترس های ماست
و برعکس ترس های مان که به نظر غیرقابل درمان
می رسند، شکست می خورد. او را می شود در همان
تابوتی که روزها در آن می خوابید، دفن کرد. اما
ترس های ما بعد از هر تکانه ذهنی (فلاش)، دوباره
تسخیرمان می کنند. بنابراین، هیولا شیوه ای
رمزی برای درمان ترس های ماست؛ شیوه ای
ناخودآگاه، اما کارآمد.

بهترین نمونه ای که می توان در این زمینه
مثال زد، انیمیشن «کمپانی هیولاها» است.
نمی دانم دوستان دیده اند یا نه؟ و جالب ترین بخش
قضیه این است که در کمپانی هیولاها، با پدیده

هیولا برخورد متفاوتی می شود. من گفتم که
هیولاها می خواهند ما را بترسانند و در عین حال، ما
را درمقابل ترس های مان واکنش می دهند. در این
انیمیشن، خیلی آشکار با این قضیه برخورد
می کنید. یک سری هیولا هستند که قرار است در
خواب بچه ها بیایند و جالب این است که آن ها سر
این که کی می تواند بیشتر بچه ها را بترساند، با هم
رقابت می کنند. در عین حال، این جا از هیولا
غریبه گردانی شده است. من هیچ بچه ای را
ندیده ام که از هیولا های مجموعه کمپانی هیولاها
بترسد. شاید این عمد سازنده ها باشد که می خواهند
از طریق این هیولاها، ترس های ما را از بین ببرند.
بحثی هست که راجع به درستی یا نادرستی
آن، الان نمی توانم اظهار نظر کنم.

این که آیا ترس های ما موجب به وجود آمدن
طبقه اجتماعی می شوند یا نمی شوند فکر می کنم
زیاد به این بحث مربوط نباشد، ولی بعداً نتیجه
می دهد. ترس طبقه اجتماعی را نادیده می گیرد. ما
همه می ترسیم و فرقی نمی کند که «پرولتار» باشیم
یا «بورژوا». پس موجوداتی که می ترسند، انسان ها
هستند (در هر شکل و اندازه و طبقه ای) و
موجوداتی که نمی ترسند، هیولاها. نکته جالب این
است که در بخش عمده ای از «هارور استوری ها»،
نوعی ترس متقابل وجود دارد. همان قدر که ما از
موجودات ترسناک (هیولاها) می ترسیم، آن ها هم
از ما می ترسند. فکر می کنم که این بخش نادیده
هیولاها و این که ترس دوگانه ما و هیولاها چه
طور به وجود می آید، یک جوری مربوط می شود به
دهشت از کمال. این چیزی است که میرچا الیاده
در رساله تاریخ ادیان عنوان می کند. می گوید که
«در هر قلمرویی، کمال موجب دهشت است و
تبیین خوفی را که حتی متمدن ترین جوامع از
قدیس یا نابغه دارد، در همین ارزش قدسی یا
جادویی کمال باید جست. کمال و تمامی، آن جهان
ما نیست. چیزی سوای این جهان است و از جای
دیگری آمده و به عالم ما راه یافته.»

هیولاها موجودات کمال یافته ای هستند.
آن ها نمی میرند و معمولاً خصایلی برتر نسبت به
انسان ها دارند.

همین موضوع، موجب می شود که ما از کمال
یافتگی شان بترسیم. این رابطه بین کمال یافتگی و
ترسیدن، یک رابطه دو طرفه است؛ یعنی هر موجود
ترسناکی، احیاناً کمال یافته است و هر موجود کمال
یافته ای، موجب ترس می شود. هم ما از هیولاها
می ترسیم، برای این که کمال یافته اند، هم هیولاها
از ما می ترسند، چون ما هم موجودات کمال
یافته ای هستیم.

همان طور که اول بحثم گفتم، متأسفانه
مجبوریم مثال ها را از ادبیات و هنر غرب وام
بگیریم. در ادبیات و هنر ایران، موجودی شبیه این

نوجوانی و کودکی باشد. امیدوارم که همه مان
بتوانیم بترسیم! ترس های ما کارخانه های
هیولاسازی هستند. هیولاهایی که هر چند به
منشأ خودشان، یعنی ترس های ما متصلند، دیگر
موجب وحشت نمی شوند. آن ها آنتی تزی در
مقابل ترس های ما هستند؛ کپسول ترس، وحشتی
مطلق و بی واسطه که دیگر ما را نمی ترساند.
آن ها ترس های ما را در خود «الیته» کرده اند و با
خصوصیات برجسته یا کاریکاتورگونه خود،
ترس های ما را غریبه گردانی می کنند. این
هیولاها به ترس های ما هدف می دهند و آن ها را
به موجوداتی قابل تحلیل تبدیل می کنند. مثلاً با
ترکیبی از ترس از مرگ و ترس از خون، کنت

هیولاها نداریم. البته در ادبیات فارسی، موجودی مثل دیو وجود دارد که یک شر مطلق است؛ بدون خصوصیات. مثلاً در شاهنامه، دیو سفید هیچ تفاوت اساسی با دیگر دیوها ندارد: فقط او سفید است و بقیه نیستند. یکی از خصایص دیوها این است که هر چه به آن‌ها بگویند، برعکس انجام می‌دهند. آن‌ها برای این که بتوانند ما را بترسانند، باید متفاوت و حتی متضاد ما انسان‌ها باشند.

می‌خواهم بحث را برگردانم به این دغدغه اصلی خودم که آیا ما می‌توانیم چیزی به نام ادبیات فارسی ترسناک داشته باشیم؟ و این ادبیات فارسی ترسناک، در خدمت کودک و نوجوان قرار بگیرد؟ جواب، قطعاً آری است. ما دست کم در ادبیات شفاهی‌مان، نمونه‌هایی شبیه داستان‌های ترسناک داریم که می‌توانیم به آن‌ها رجوع کنیم. گفتیم که مجموعه قصه‌های سرزمین اشباح از دارن‌شان به فضای باروک داستان‌های ترسناک برای بزرگسالان وفادار مانده. در این جا سؤالی پیش می‌آید: اگر بخواهیم یک داستان ترسناک ایرانی بنویسیم چه فضایی باید خلق کنیم؟ فکر می‌کنم که مهم‌ترین داستان‌های ترسناک ایرانی، حتی برای بزرگسالان، در حمام‌ها اتفاق افتاده. می‌گفتند که شب‌ها جن‌ها حمام را قرق می‌کنند. برای همین، حمام جای خطرناکی بوده برای آدم‌ها در شب. مهم‌ترین جایی که می‌توانیم موجودات خبیث و ترسناک ایرانی را در آن ببینیم، هزار و یک شب است که مهم‌ترین‌شان همان دیوهای در قوطی‌اند که به محض این که درشان را بازمی‌کنیم، یا فرمانبردار می‌شوند یا قاتل. بنابراین، ما دو جور غول داریم: غول‌هایی که فرمانبردار آدم می‌شوند و غول‌هایی که می‌خواهند آدم را بکشند. حتماً داستان آن غول را شنیده‌اید که می‌گویند او را در کوزه کرده و در دریا انداخته بودند. پس از هزار سال، با خودش می‌گوید هر کس مرا آزاد کند، هرچه در دنیا بخواهد، به او می‌دهم. در هزار سال دوم، می‌گوید هر کس مرا آزاد کند، سه آرزوی مرا برآورده می‌کنم. در هزار سال سوم هم می‌گوید، هر کس آزادم کند، او را می‌کشم. وقتی دیده هیچ راه نجاتی نیست، به خودش غضب کرده. بعد ماهی‌گیری او را درمی‌آورد و آزاد می‌کند. غول می‌گوید، من باید تو را بکشم. این یکی از داستان‌های هزار و یک شب است.

گفتم که دو جور غول داریم، ولی فکر می‌کنم که هیولاها، فارسی غیرقابل طبقه‌بندی‌اند. مثلاً دسته بزرگی مثل جن‌ها داریم که یک سری کارها از آن‌ها برمی‌آید و یک سری کارها از آن‌ها بر نمی‌آید. از طرفی، ما موجود گرگ‌نما نداریم و جالب این که موجود گرگ‌نما در غرب، یک ژانر ادبی ایجاد می‌کند. شاید به سابقه تاریخی‌اش برگردد. مثلاً در قرون وسطی آدم‌های زیادی را

برای این که فکر می‌کردند گرگ‌نما هستند، می‌کشتند. در پاریس، تعداد زیادی آدم را در قرن هفدهم آتش زدند. می‌گفتند این‌ها شب‌ها تبدیل می‌شوند به موجودات گرگ‌نما. شاید بی‌توجهی نویسندگان ما به این نوع ماجراهای تاریخی، باعث می‌شود که ما داستان‌های «هارور استوری» نداشته باشیم و آن‌ها داشته باشند.

نمود شر در داستان‌های ترسناک، به هیولاها خلاصه نمی‌شود. موجودات میانجی هم هستند که بین هیولاها و آدم‌ها رفت و آمد می‌کنند و بنا به طبع‌شان، گاهی خیر هستند و گاهی شر. مثل کوتوله‌ها که در داستان‌های متفاوتی، موجودات شر داستان هستند و در داستان‌های دیگری موجودات خیر همانطور که حفاری می‌کنند و طلا و نقره از زیرزمین درمی‌آورند، همان طور هم می‌توانند خدمتگزار موجودات شر شوند. شاید جالب‌ترین‌شان «گلووم» باشد در «ارباب حلقه‌ها». البته ارباب حلقه‌ها، «هارور استوری» نیست، ولی خیلی از مؤلفه‌های داستان‌های ترسناک را دارد. نمونه مهمش بررسی مسئله قدرت در داستان‌های ترسناک است. این قدرت و برتری بر موجودات انسانی که این جهانی نیست و باز هم به نظر من به کمال یافتگی مربوط می‌شود، ارتباط کاملی با داستان‌های ترسناک دارد. انسان همواره از این که زیر قیود موجودات دیگری قرار بگیرد، ترسیده است؛ از موجودات فضایی تا حیوانات. نمونه‌اش فیلم کلاسیک «سپاره میمون‌ها» راجع به تسلط حیوان‌ها بر انسان و نمونه فضایی‌اش «حملة مریخی‌ها» است و جالب این که هر دو را یک کارگردان ساخته.

مهم‌ترین عاملی که در مجموعه سه‌گانه ارباب حلقه‌ها وجود دارد، قدرتی است که موجب ترس می‌شود شاید یکی از ترس‌هایی که باید در ترس‌های انسانی طبقه‌بندی کنیم، ترس از قدرت باشد. البته ترس از استیلای قدرت بر آدم‌ها، احتمالاً در داستان‌های ترسناک نمی‌گنجد. من این مثال‌ها را می‌زنم که در آخر به این نتیجه برسیم که بعضی مؤلفه‌های داستان‌های ترسناک، در ژانرهای دیگر هم به چشم می‌خورد، ولی خودشان مؤلفه‌های ویژه‌ای دارند که با داستان‌های دیگر غیر قابل اختلاط‌اند. شاید مهم‌ترین مؤلفه‌ای که چند بار هم به آن اشاره کردم، وجود فضای خاص باروک در داستان‌های ترسناک باشد. حتی داستان‌های ارواح، داستان‌هایی که ارواح برمی‌گردند تا موجودات انسانی را تسخیر کنند، بکشند یا به راه خاصی بکشانند و مهم‌ترین نمونه‌اش احتمالاً «جن‌گیر» باشد، با این که از یک ترس بسیار بسیار نهفته و ابتدایی منشأ می‌گیرند و به ترس از روح که موجب شمنیسم در دوران اولیه انسانی شده، برمی‌گردند،

جزء داستان‌های «هارور استوری» قرار نمی‌گیرند. نتیجه حرف‌های من این است که هر داستان ترسناکی، «هارور استوری» نیست و برای رسیدن به یک داستان «هارور استوری»، باید یک سری مؤلفه‌ها را رعایت کرد. نمی‌دانم این مؤلفه‌ها در ادبیات ایرانی، به چه نحو شکل می‌گیرند، ولی احتمالاً باید شکل خاصی پیدا کنند. ممنون و متشکر.

کاموس: با سیاست از آقای محمد طلوعی. ان‌شاءالله در قسمت پرسش و پاسخ، بیشتر بتوانیم درباره مثال‌ها و مصداق‌های داستان‌های کودک و نوجوان صحبت کنیم. آقای طلوعی مباحث گسترده‌ای را باز کردند. از جمله به این نکته اشاره کردند که تفاوت‌های فرهنگی می‌تواند ادبیات متفاوتی ایجاد کند؛ مثل تفاوت‌های ادبیات غرب با ادبیات ما و این که آیا واقعاً ادبیات ترسناک می‌تواند به تنهایی ژانر باشد یا نباشد؟ همان طور که گفتند، ما در نمونه‌های متفاوتی، حضور ترس را در ادبیات کودک و نوجوان می‌بینیم. مثلاً در داستان‌های علمی - تخیلی و نمونه‌اش، شخصیت‌هایی مثل اسپایدرمن (مردعنکبوتی) که واقعاً همان مشخصه‌هایی را دارد که آقای طلوعی گفتند. او ابتدا یک جوان عادلی است. هم چنین، در بعضی داستان‌های پلیسی و کارآگاهی، فضاهای ترسناک و مؤلفه‌های داستان‌های ترسناک وجود دارد. داستان‌های حیوانات هم بعضاً ترسناک می‌شوند و حتی من الان فکر می‌کردم به ادبیات جنگ و دفاع مقدس. آیا در این ادبیات هم می‌توانیم رگه‌هایی از این مؤلفه‌ها ببینیم؟ البته این‌ها هیچ کدام مصداق ادبیات ترسناک نیستند و من فکر می‌کردم در پژوهشی که آقای طلوعی انجام داده‌اند، قطعاً نمونه‌هایی پیدا کرده باشند در ادبیات کودک و نوجوان خود ما که مصداق ادبیات ترسناک باشد.

طلوعی: ببخشید آقای کاموس، حرف سر این است که می‌شود یک چیزهایی پیدا کرد که مصداق ادبیات ترسناک باشد، ولی آن‌ها از ترکیب حوزه‌های دیگر با مسائل ترسناک به وجود می‌آیند. نمونه بارزش «ساینس فیکشن»‌ها هستند که نتایج ترسناکی دارند، ولی داستان ترسناک نیستند و جزو داستان‌های ترسناک طبقه‌بندی نمی‌شوند. به طور خاص «هارور استوری»‌ها چند شاخه دارند که معروف‌ترین شاخه‌هایش، داستان‌های ارواح، داستان‌های خون‌آشام‌ها و داستان‌های گرگ‌نماها هستند و قطعاً هر چه بگردید، در ادبیات نوجوانان ایرانی چیزی شبیه این‌ها پیدا نخواهید کرد. من فکر نمی‌کنم چیزی باشد.

کاموس: متشکرم به قسمت پرسش و پاسخ می‌رسیم. دوستانی که در این زمینه صحبت یا پرسشی دارند، بفرمایند.

فرخی: با سلام و تشکر از آقای طلوعی که



دیگری می‌توانیم به ادبیات ترسناک مناسب و ادبیات ترسناک نامناسب تقسیم کنیم. مایلم در این مورد هم روشن‌تر بیان کنید که اگر تفاوتی وجود دارد، به چه شکل است؟

شریفی: من سؤال آقای فرخی را یک جور دیگر مطرح می‌کنم. ما ترس داریم و مؤلفه‌های ترسیدن. ترسیدن حاصل تجربیات ما الزاماً نیست. از لحاظ روان‌شناسی ترس‌ها درجه دارند، اما ترسیدن درجه ندارد. البته برای خودش یک سری معیار دارد. خیلی‌ها می‌گویند، ترس نشان دهنده عدم تطابق بین دال و مدلول است. عده‌ای می‌گویند، ترسیدن نوعی واکنش است در مقابل دال‌ها و مدلول‌ها. درحالی که ترس‌ها چون زمینه‌های مختلف دارند، درجه و مراتب گوناگون دارند.

روان‌شناسی جدید می‌گوید، ترس‌ها ریشه هم‌وابستگی‌های فعلی است. هم وابستگی‌ها آدم‌ها را به اعتیاد و به هزار و یک بیماری، حتی بیماری‌های جنسی می‌کشاند. شما از فیلم صحبت کردید. دوسال پیش، برای جشنواره فیلم‌های کودک و نوجوان، در اصفهان بودم و مجبور بودم همه فیلم‌ها را ببینم. آن قدر کارتون‌های ترسناک دیدم که گاهی حالم بد می‌شد. مخصوصاً چینی‌ها و ژاپنی‌ها نمی‌دانم چرا این قدر علاقه دارند به این قضیه؟ احساس کردم وقتی یک چنین موجوداتی خلق می‌شوند و نمود پیدا می‌کنند، شاید بهتر باشد که اصلاً ما برای این مدلول‌مان، دالی ارائه ندهیم. خیلی وقت‌ها نتایج بسیار مخربی دارد از لحاظ روان‌شناسی. خواندن‌شان بچه‌ها را دچار هزار و یک مشکل می‌کند. بسیاری از کتاب‌هایی که درباره ترس نوشته می‌شود، اصلاً ضدترس است؛ یعنی برای این که این مشکل برطرف شود. سؤالم این است که اصلاً چه نیازی به کتاب‌های ترسناک داریم؟ درضمن، همان طور که آقای فرخی گفتند، واژه «هیجان» بیانگر معنایی انگیزشی است و ترس ممکن است لزوماً به هیجان ارتباط نداشته باشد.

ملک‌پور: من تصور می‌کنم که اگر قرار باشد یک ژانر به وجود بیاید در هر حوزه هنری، باید یک سری نیازها در جامعه احساس شود. بنابراین، اگر غربی‌ها «هارور استوری» دارند، حتماً نیازهایش در جوامع آن‌ها بوده. من نمی‌گویم که در میان خودمان هیچ رگه‌ای از این نوع ادبیات وجود ندارد، ولی واقعاً چه لزومی دارد که وجود داشته باشد؟ چه لزومی دارد که ما بیاییم تزیینش کنیم؟ اگر لزومی ندارد یا نیازش هنوز برای ما مشخص نشده، چرا باید این کار را انجام بدهیم؟ البته تحقیق در مورد این موضوع، بد نیست و خیلی هم خوب است.

من تصور می‌کنم که ترس کلاً در وجود شخص، بیشتر به سبب نقصان و کاستی‌های است

طلوعی:

هیولاها ارتباط مستقیمی با شمایل مذهبی دارند که ما از آن‌ها ساخته‌ایم. به خصوص مثلاً در فرهنگ اروپایی، مذهب در شکل‌های اولیه‌اش، موجب از بین رفتن هیولاها می‌شود. کنت دراکولا از صلیب می‌ترسد و شاید این استعاره‌ای از دینداری باشد و این که مذهب می‌تواند ترس‌های ما را از بین ببرد. شاید هم ریشه‌های عمیق‌تری داشته باشد و برسد به توتم‌هایی که در اوان تاریخ وجود داشتند. شمایل‌هایی که آدم‌های اولیه می‌ساختند برای از بین بردن ترس‌های خودشان

طلوعی:

معمولاً در داستان‌های ترسناک نمی‌گویند ما داریم موجودات ترسناکی را می‌بینیم. آن‌ها معمولاً چیزهایی را به ما نشان می‌دهند که در نگاه اول ترسناک نیستند. خون آشام‌ها (Vampires) شکل‌های نمونه‌ای موجودات ترسناک، در نگاه اول قابل شناسایی نیستند آن‌ها موجوداتی شبیه ما هستند، ولی وقتی در آینه نگاه می‌کنید، آن‌ها را نمی‌بینید. به همین راحتی. یعنی همیشه پشت ظاهر معمولی چیزها، موجودات خوفناکی نهفته است

تعریفی که در ادبیات از ترس هست، همان تعریفی است که در روان‌شناسی هست؟ آیا شما این‌ها را دقیقاً معادل هم می‌گیرید و بحث‌تان را بر آن پایه می‌گذارید؟ دوم این که دوست داشتیم اساساً در خصوص ضرورت و اهمیت وجود ادبیات ترسناک صحبت بکنید. اصولاً ادبیات ترسناک، چگونه تأثیری ممکن است داشته باشد؟ آیا کار پژوهشی در این زمینه انجام شده یا نشده؟ دیگر این که مطمئناً ادبیات ترسناک را هم مثل هر مقوله

لطف کردند. من اخیراً یک مقدار مشکل پیدا کرده‌ام با عناوینی که برای این نشست‌ها انتخاب می‌شود. به نظر من این طور آمد که وقتی ما عنوان ترس و هیجان را می‌آوریم، چون هیجان واژه کلی‌تری است که می‌تواند سایر عواطف را هم دربرگیرد، یک مقدار ما را دور می‌کند از موضوع اصلی نشست.

اما نکته‌ای که باز به نظر رسید، این است که آقای طلوعی چه تعریفی از واژه «ترس» دارند؟ آیا

که هر فرد دارد. چرا بعضی‌ها از یک سری چیزها می‌ترسند و دقیقاً همان چیزهایی که باعث ترس من می‌شود، باعث ترس شما نمی‌شود؟ این کاستی‌ها باعث می‌شود که ما از کمال وجودی خودمان (نه کمال وجودی که برای هر انسان وجود دارد)، دور شویم و چون برای ترس، واکنس نداریم و این نقصان وجود دارد و دارد ما را تهدید می‌کند، این باعث ترس می‌شود. مسئله دیگری که فکر می‌کنم به ادبیات کودک مربوط می‌شود، این است که هیولاها و دال‌هایی که به نوعی ما به وجودشان می‌آوریم، به عنوان نماد یک چیز ترسناک، یک مقداری به کودک کمک می‌کنند برای بسته‌بندی و طبقه‌بندی ترس‌هایش. من به تجربه شخصی خودم اشاره می‌کنم که خیلی هم جالب بود. فیلم مرد نامرئی را تلویزیون نشان می‌داد. و من چون عینک شکسته بودم، فقط گوش می‌دادم. آمدم فیلم را برای خودم بازسازی کردم و تا مدت‌ها درگیر این موضوع بودم و مدل‌های مختلفی برای این مرد در نظر می‌گرفتم. وقتی بعد از چند سال، این فیلم را دوباره دیدم، فهمیدم که فیلم آن‌قدرها هم که من برای خودم بازسازی‌اش کرده‌ام، ترسناک نبوده. به هر حال، چون معمولاً کودکان از تنهایی، از سیاهی و تاریکی و از بسیاری چیزهای دیگر می‌ترسند، ممکن است این هیولاها، دیوها و دیگر موجودات ترسناک باعث شود که ما بتوانیم این‌ها را طبقه‌بندی کنیم. بنابراین، اگر ادبیات ترسناک نداشته باشیم، شاید این به سود کودک و نوجوان ما نباشد. من تصور می‌کنم که وجود بومی شده چنین موجوداتی، برای کودکان ما مفید باشد.

خوشبخت: آقای طلوعی گفتند که ترسیدن، لازمه کودکی و نوجوانی است. دوست دارم تحلیل عمیق‌تری روی این موضوع انجام شود. البته دیدی که خودم در این مورد دارم، این است که وجود ادبیات ترسناک، بسیار هم ضروری است. برای این که احساسات و عواطف کودکان و قوه تخیل کودکان را رشد می‌دهد و این رشد تخیل است که باعث نوآوری در هر جامعه‌ای می‌شود. اگر ما نتوانیم این تخیلات و هیجانات را گسترش بدهیم، نمی‌توانیم در آینده، نوآوری‌های بزرگ‌تری از کودکان ببینیم. این اعتقاد من است.

دوم اینکه گفتند بعضی ترس‌ها، ترس‌های اولیه‌اند و مثال زدند که ترس از خون و مرگ، جزو همین ترس‌هاست. من گمان نمی‌کنم که این ترس‌ها، وراثتی و ژنتیک باشد. به نظرم احساس ترس از خون و مرگ، مادرزادی و ژنتیکی است. یک مثال می‌زنم تا روشن شود. اگر فرض کنیم در یک جامعه سنت باشد که وقتی کسی مرد، همه یک هفته جشن بگیرند و شیرینی توزیع کنند و بزنند و برق‌بند آن وقت دیگر بچه‌ها این ترس از

مرگ را نخواهند داشت. فرض کنید در مراسمی مثلاً یک گوسفند را جلوی پای عروس می‌کشند و خیلی هم خوش وحشتناک است، اما خیلی‌ها ذوق می‌کنند. این بستگی دارد به این که ما در وهله اول، خون یا مرگ را چه جور تجربه کرده باشیم. فرخی: اگر ما می‌آییم راجع به رابطه بین ترس و خلاقیت یا پرورش قوه تفکر بحث می‌کنیم، باید قبلاً کار پژوهشی انجام شده باشد که در آن، با کنترل تمام متغیرهای مزاحم، نشان بدهیم که واقعاً رابطه معنی‌داری بین ترس و خلاقیت وجود دارد. بعد اثبات کنیم که این رابطه به چه شکل بوده. آیا واقعاً در جهت پرورش خلاقیت بوده یا نه؟ در غیر این صورت، بحث مبنای علمی خودش را پیدا نمی‌کند.

اکبرلو: در مورد فرق بین ترس و هیجان که دوستان به آن اشاره کردند، من فکر می‌کنم این‌ها به هم بی‌ربط نیست. برداشتم این است که ترس یکی از واکنش‌هایی است که به هیجان ختم می‌شود؛ البته به یک نوع هیجان خاص. مثلاً بچه‌ای دارد در یک بازی فعالانه شرکت می‌کند، آن هم به یک هیجان ختم می‌شود. ترس هم همین‌طور از نظر فیزیولوژیکی هم که نگاه کنیم، هر دوشان، به قول آقای طلوعی، در بدن آدرنالین ترشح می‌کند. خلاصه این که به نظر من بی‌ربط نیست.

مطلب دیگر درباره این که دوستان می‌گویند، ادبیات ترسناک چه ضرورتی دارد؟ در جلسه مربوط به ادبیات پلیسی هم خانم خلیلی، همین سؤال را پرسیدند و من دفاع کردم؛ هم از صحبت ایشان و هم از ادبیات پلیسی. این گونه ادبیات، معمولاً مظلوم واقع می‌شود. شاید برای این که استقبال زیادی از آنها می‌شود و مشتری زیاد دارد، فرهیختگان ما آن را می‌رانند و جزء ادبیات عامه پسند می‌دانند. مخصوصاً وقتی به عرصه ادبیات کودک و نوجوان می‌رسیم، ادبیات عامه پسند را مذموم می‌شمارند و نگران این هستند که بدآموزی داشته باشد. من شخصاً به دو دلیل معتقد هستم که ادبیات ترسناک ضروری است برای کودکان و نوجوانان ما. بله، این جا هم بد و خوب داریم. همان‌طور که مثلاً در زمینه ادبیات دینی هم کتاب بد و نامناسب کم نداریم. خُب، این به این معنا نیست که ادبیات دینی یا ادبیات تاریخی بد است.

حالا می‌پردازیم به دو دلیلی که عرض کردم. دلیل اولش همین است که کودکان و نوجوانان، از این داستان‌ها خیلی خوب استقبال می‌کنند. بچه‌ها خیلی علاقه دارند به کتاب‌هایی که ترسناک باشد. این نشان می‌دهد که بچه‌ها هم مثل بزرگ‌ترها، درگیر انواع مختلف ترس هستند و اگر ما در ادبیات‌مان، به گونه‌ای به آن نپردازیم و پاسخ ندهیم (نه این که راه حل بدهیم)، در واقع

پاسخ‌های‌شان را مثل چیزهای دیگر، به صورت انحرافی می‌گیرند. یعنی با تجربیات ناقص خودشان (به قول بزرگ‌ترها) و با عقل ناقص خودشان، پاسخ‌های غلط می‌دهند و در واقع بیشتر انحراف پیش می‌آید. به نظر من سرچشمه خیلی از ترس‌ها و فوبیاهای بزرگسالانه، در کودکی ما شکل می‌گیرد. رفتار غلط بزرگ‌ترها، فیلم‌ها، داستان‌هایی که نباید بخوانیم و ادبیات ترسناک بد و ضعیف، این‌ها همه باعث می‌شوند که این فوبیا پاسخ صحیح پیدا نکند و درمان نشود. و بعد در بزرگسالی، خودش را نشان بدهد. به نظر من ادبیات ترسناک خوب و قوی، تا حد زیادی می‌تواند یک نوع کار درمانی انجام بدهد.

دلیل دومی که برای اثبات ضرورت پرداختن به ادبیات ترسناک دارم، این است که به نظر من در ادبیات ترسناک خوب و قوی، کودکان ترس را تجربه می‌کنند؛ بدون این که خطری متوجه آن‌ها بشود. این فرق می‌کند با این که در بیرون و در عالم واقع بترسند. دوم این که در ادبیات ترسناک خوب که روی آن کارت تکنیکی و اصولی شده و براساس روان‌شناسی کودک باشد، همیشه در پایان، به ما آرامش می‌دهد. در پایان این نوع آثار، همیشه غلبه خیر بر شر را داریم. همیشه در آخر، به سؤال‌ها پاسخ داده و گره‌گشایی می‌شود. پایان این داستان‌ها، ساختارش مثل افسانه‌هاست که همیشه به آرامش می‌رسد. پس از بی‌نظمی و آشفتگی اولیه، در انتها دوباره با جمله معروف «به خوبی و خوشی سال‌های سال با همدیگر زندگی کردند»، به آرامش می‌رسیم. درواقع این لذت رسیدن به آرامش بعد از آشفتگی است که به تخلیه درونی می‌انجامد.

طلوعی: واقعیت همین است که دوستان، خودشان گفتند و خودشان هم جواب دادند. بحث این است که وجود یک ژانر داستانی، بهتر از نبودش است؛ حالا چه خوب، چه بد.

افروز: شما گفتید ما مخلوق ترس‌های خودمان هستیم و این که جامعه امروزی از نابغه می‌ترسد و جامعه قدیم از قدیس می‌ترسید و این که کمال یافتگی، موجب ترس می‌شود. چرا؟ سئوالم این است که چرا از نابغه می‌ترسند؟ یا چرا کمال یافتگی موجب ترس می‌شود؟

طلوعی: شما را ارجاع می‌دهم به همان کتاب معروف میرچا الیاده. بحث خیلی مفصلی دارد راجع به این که چرا کمال یافتگی، موجب ترس می‌شود. فکر می‌کنم نه از عهده من برمی‌آید که به اندازه میرچا الیاده برای‌تان توضیح بدهم و نه حوصله جلسه اجازه می‌دهد. اسم آن کتاب، «رساله‌ای در تاریخ ادیان»، به ترجمه آقای جلال ستاری است.

افروز: من این‌طور برداشت می‌کنم که دوجور آدم دچار رنج و درد خاص است؛ یکی نوابغ



طلوعی:

با ترکیبی از ترس از مرگ و ترس از خون، کنت دراکولا خلق می‌شود.

این شر مطلق که از صلیب و نقره و سیر می‌ترسد،

ترکیبی از ترس‌های ماست و برعکس ترس‌های مان که

به نظر غیر قابل درمان می‌رسند، شکست می‌خورد.

او را می‌شود در همان تابوتی که روزها در آن می‌خوابد، دفن کرد.

اما ترس‌های ما بعد از هر تکانه ذهنی (فلاش)،

دوباره تسخیرمان می‌کنند. بنابراین، هیولا شیوه‌ای رمزی برای

درمان ترس‌های ماست؛ شیوه‌ای ناخودآگاه، اما کارآمد

دیگری هم وارد شده. البته حرف شما کاملاً صحیح است. ما سنت ادبی ترسناک نداریم؛ همان طور که سنت ادبی داستان پلیسی نداریم. این جور نیست که فکر کنیم حالا این تنها چیزی است که در آن مانده‌ایم و باید برویم و همین را به دست بیاوریم. این که چه کار باید کرد، من هم نمی‌دانم. اگر تعدادی آدم بنشینند و تصمیم بگیرند که از این به بعد داستان ترسناک بنویسند، مطمئناً نتیجه خوبی نمی‌دهد. البته تا وقتی چیزی نوشته نشده باشد که اصلاً نمی‌شود راجع به آن حرف زد یا تحلیلش کرد.

کاموس: انگیزه ما از برگزاری این جلسه، رسیدن به راه‌هایی برای تولید ادبیات ترسناک نبوده و نیست. همان طور که آقای طلوعی گفتند و خود دوستان هم اذعان دارند، به هر حال این پدیده، پدیده ترجمه‌ای است. در واقع، ما از طریق ادبیات دیگری، داریم با این نوع داستان‌ها آشنا می‌شویم و برگزاری این جلسه، واکنش کتاب‌ماه، نسبت به رویکردهایی است که در فضای ادبیات کودک و نوجوان کشورمان شکل می‌گیرد. وقتی ما می‌بینیم یک دفعه یک مجموعه شش جلدی یا ده جلدی داستان ترسناک زیر چاپ است با تیراژ و فروش بالا یا مثلاً از دوستان کارشناس می‌شنویم که ادبیات ترسناک دارد طرفدار پیدا می‌کند و بچه‌ها علاقه‌مند هستند و می‌خوانند و حتی بارها یک داستان را می‌خوانند، این واقعیت، ما را نسبت به مقوله حساس می‌کند و این که درباره این موضوع فکر بکنیم، حرف بزیم و بحث کنیم. چون معتقدیم تا چیزی را خوب نشناسیم، نمی‌توانیم نسبت به آن رویکردی مناسب داشته باشیم. این بحث‌ها معمولاً نتیجه‌های خوبی داشته برای ناشران، نویسندگان و مترجمان در انتخاب‌های شان و هدف ما هم در واقع بحث در مورد ادبیات ترسناک است و این که ادبیات در دنیا چه مسیری را طی می‌کند و چه جایگاه تاریخی دارد و ما با سنت ایرانی‌مان و با سنت مذهبی که داریم، چگونه می‌توانیم با آن مواجه شویم. این جا بحث شد و شاید این جلسه را مقدمه‌ای بر این بحث بدانیم و مثلاً در یک جلسه دیگر، از دیدگاه روان‌شناختی بخواهیم به این مسئله بپردازیم. به هر حال باید کلید این بحث زده می‌شد. تعدادی از دوستان می‌گفتند که ما از دیدگاه مذهبی، جن و آل داریم.

مهروش طه‌پوری: سنتی، نه مذهبی.

کاموس: بله، اما جن ریشه در مذهب ما دارد.

طه‌پوری: قبل از آن هم بوده.

کاموس: بله، متوجه هستم. الان ما بحث جن

را به عنوان یک بحث مذهبی می‌پذیریم.

طواف دور کعبه هم یک بحث سنتی بوده.

وقتی پیامبر آمده، سنت بوده. بعد پیامبر اکرم

است که ما مؤلفه‌ها و عوامل آفریننده ترس را هنوز پیدا نکرده‌ایم یا در فرهنگ‌مان وجود ندارد؟ یا باید بنشینیم تا این داستان‌ها آفریده شود و بعداً بگردیم و ببینیم چه چیزهایی بوده که بچه‌ها را ترسانده؟

طلوعی: این بیشتر یک جور طبقه‌بندی ژانری است تا تحلیل شخصی. همان جور که مثلاً ادبیات پلیسی یا وسترن هم برای خودش مؤلفه‌هایی دارد. این‌ها مؤلفه‌هایی هستند برای شناسایی آن ژانر، نه این که ما بگوییم هر داستانی باید این‌ها را داشته باشد. حرف اصلی من این است که ادبیات ترسناک، در حیطه‌های

و دیگری دیوانگان. این‌ها شبیه دیگران نیستند و نمی‌توانند حرف‌شان را به دیگران بفهمانند. به همین دلیل هم رنج و عذاب می‌کشند. دلیل این که مردم از نابه می‌ترسند این است که نابه نظم موجود و حاکم بر جامعه را به هم می‌ریزد و حرفی می‌زند که یک عده مقابلش قد علم می‌کنند و نمی‌توانند آن را بپذیرند.

وکیلی: ایشان گفتند که در ادبیات ترسناک باید یک سری مؤلفه‌ها را رعایت کرد. منظورشان احتمالاً در داستان‌های خارجی بود. این مؤلفه‌ها در آن داستان‌ها هست و کشف شده. آیا معنایش این

فرمودند طواف کنید، قربانی هم بکنید، اما خدای واحد را بپرستید.

رجب زاده: بخشید، اما تصویری که از جن در داستان‌های ترسناک ارائه می‌شود، هیچ ارتباطی با مذهب ندارد. این همان تصویری نیست که در مذهب از جن داده شده؛ تصویری است که سنت و عرف مردم ساخته و اصلاً با تعریفی که جن در مذهب دارد، انطباق ندارد. من اعتقاد دارم که شناخت این‌ها کمک می‌کند به مبحث مهمی که مقدماتش را آقای طلوعی مطرح کردند، ولی جا دارد بررسی کنیم که چرا در فرهنگ ما با این همه قدمت، داستان ترسناک به معنای دقیق کلمه بروز نکرده؟ فکر می‌کنم بخشی از این مسئله، به مذهب مربوط می‌شود که آقای طلوعی هم اشاره وار از آن یاد کردند.

من تشکر می‌کنم از آقای طلوعی. روی بحث خیلی کار شده بود و زحمت کشیده بودند. از آن سخنرانی‌هایی بود که به قول بعضی از دوستان، سخنرانی لُحْم است، چربی و پیه و دنبه و غده نداشت و برای سرتاسر کار به تمامی زحمت کشیده بودند. البته خیلی از مباحث به اشاره برگزار شد، ولی این اشارات همه قابل تعمق و قابل تأمل بود. من به سهم خودم خیلی استفاده کردم از صحبت‌های آقای طلوعی. بعضی از دوستان می‌پرسیدند که اصلاً داستان ترسناک نوشتن، چه ضرورتی دارد؟ ضرورتش به این برمی‌گردد که ترس قسمتی از وجود انسان است. هر چیزی که بخشی از وجود انسان است، می‌تواند موضوع ادبیات باشد. فکر می‌کنم آن دوستانی که می‌گویند چه ضرورتی دارد، بهتر است بگویند چرا ضرورت ندارد؟ برای ما توضیح بدهند که چرا نباید داستان ترسناک نوشت. آن موقع می‌شود دقیق‌تر پرداخت به این که داستان ترسناک، در چه حوزه‌هایی ممکن است، چه عواقبی داشته باشد و بعد از این منظر پاسخ داد. آیا ژانرهای دیگر و اشکال دیگر نمی‌توانند عواقب سوء داشته باشند که ما از ترس عواقب سوء داستان ترسناک، می‌گوییم که عطایش را به لقاییش ببخشیم و اصلاً شکل نگیرد بهتر است؟ ولی این که چرا شکل نگرفته، مبحث خیلی مهمی است که به نظر من نیاز به ریشه‌یابی دارد که چرا فرهنگ ما شکل نگرفته.

مثلاً زمانی صحبت بر سر نوگرایی و نوآوری در شعر نو بود و یکی از مباحثی که مطرح می‌شد، این بود که ما در فرهنگ‌مان شعر نمایشی نداریم. این حرف درستی است که ما شعر نمایشی به آن معنا نداریم. تمام تلاش‌هایی هم که شده، فردی بوده و به تولید یک جریان نینجامیده. می‌شود به این فکر کرد که چرا نداریم و این قابل بررسی و حتی ضروری است. از طرفی، نمی‌شود گفت که

چون شعر نمایشی نداریم، به صورت مکانیکی بیاییم شعر نمایشی ایجاد کنیم. کما این که این کار را کردند، ولی به جریانی منجر نشد. عشقی، سه‌تابلوی مریم او، شعر نمایشی بود. خیلی‌های دیگر شعر نمایشی گفتند، ولی این شعرهای نمایشی به ایجاد جریان شعر نمایشی در شعر نو منجر نشد. لاقلاً زمینه عینی نداشت.

پس اگر احساس کنیم زمینه عینی بروز پدیده‌ای به وجود آمده، معنی‌اش این است که آن پدیده ضرورت دارد. مثلاً وقتی می‌بینیم که بچه‌ها یکپهلو متقاضی ادبیات ترسناک می‌شوند، خواه ناخواه زمینه پیدایش آن از یک بعد فراهم می‌شود و اگر ابعاد دیگر هم همکاری بکنند، ممکن است شکل بگیرد و به قول آقای کاموس، هیچ کس نمی‌تواند دستور بدهد که چنین چیزی را بسازند یا همان طور که آقای طلوعی گفتند، به صورت فرمایشی تعدادی نویسنده تصمیم بگیرند که ادبیات ترسناک خلق کنند.

فکر می‌کنم یکی از مؤلفه‌های مهمی که مانع خلق ادبیات ترسناک در فرهنگ ما شده، مذهب باشد. فرهنگ ما خیلی آمیخته به مذهب است و این آمیختگی به مذهب، آمیختگی به یک مذهب مشخص هم هست، نه مثل هندوستان که آمیخته به انبوهی از مذاهب است. در دل فرهنگ هندی امکانش هست که «هاروراستوری» شکل بگیرد. به دلیل این که حتی آن بخشی از عناصر تشکیل دهنده داستان‌های ترسناک که به ما رسیده، از گذرگاه فرهنگ هند و اروپایی و از سانسکریت آمده. عفریته‌هایی که در هزار و یک شب می‌بینیم، خیلی‌هایشان در فضایی شکل گرفته‌اند که تعداد مذاهب بر آن حاکم بوده؛ در سرزمینی که چهارراه مذاهب بوده و اجازه داده که اشکال گوناگون تفکرات شکل بگیرند. ممنونم...

طلوعی: آن جن‌هایی هم که هستند و دارند نقش بازی می‌کنند، جن‌های کافرند. یعنی می‌روند به آن سمتی که بگوییم این داستان مذهبی نیست و بنابراین، هر چیزی می‌توانیم راجع به آن بگوییم، از طرفی، جن مسلمان هم داریم که نمی‌شود راجع به آن هر چیزی گفت و هر حرفی زد.

مهروش طهوری: ما یک موجود مؤنث اهریمنی داشتیم در ایران باستان پیش از اسلام، به نام «جهیکا» که اصلاً ناپدید شده و الان به جز زرتشتی‌ها، کسی جهیکا را نمی‌شناسد. چیزهای دیگری هم شبیه جهیکا داشتیم. این طور نیست که ما کاملاً فرهنگ قفیری داشته باشیم از این لحاظ. مسئله این است که درست به آن پرداخته نشده. من می‌خواهم بگویم که سنت و مذهب را نمی‌شود دقیقاً برهم منطبق کرد. ممکن است در

جاهایی بر هم منطبق باشند، ولی بخش‌هایی از آن بدون تردید بر هم منطبق نمی‌شوند که البته می‌توان درباره چرایی‌اش بحث کرد.

کاموس: سپاسگزارم از خانم طهوری و آقای رجب‌زاده. به هر حال، همین جهیکا هم ریشه دینی و مذهبی دارد دیگر.

طهوری: من فکر می‌کنم که ریشه در کهن دینی داشته باشد؛ یعنی در ادیانی که دین زرتشت از دل آن‌ها بیرون آمده و بعد تکامل پیدا کرده. من روی هیچ کدام از این‌ها، با اطلاعات محدودی که دارم نمی‌توانم دقیقاً دست بگذارم. شاید اگر مثلاً خانم مزدپور این جا می‌بودند، می‌توانستند خیلی خوب توضیح بدهند. به هر حال، این قدر ساده نمی‌شود در موردش قضاوت کرد.

فرخی: منظورم این نبود که ادبیات ترسناک ضرورت و اهمیتی ندارد. پرسش من این بود که چه ضرورت و چه اهمیتی دارد؟ به نظر من برای این کار، حتماً باید شواهد و دلایلی داشته باشیم.

کهنمویی نژاد: با تشکر از آقای طلوعی. آقای رجب‌زاده گفتند که ترس بخشی از وجود ماست. آیا این برمی‌گردد به مسائل اکتسابی و ژنتیک یا این که منظور دیگری دارید؟ چون اگر ترس را تحلیل کنیم، بیشتر اکتسابی است.

رجب‌زاده: فرقی در نتیجه‌اش ندارد. کلی چیزهای اکتسابی وجود دارد که موضوع هنر ادبیات است؛ به دلیل این که در وجود ما ریشه دوانده. من راجع به منشأ ترس صحبت نکردم. گفتم ترس در وجود ما ریشه دارد و چون ریشه دارد، می‌تواند موضوع هنر و ادبیات باشد.

کهنمویی نژاد: بله، ترس در واقعیت اولیه‌اش، تا حدودی لازم است برای خلاقیت یا برای حرکت، ولی این که ترس به صورت ادبیات دربیاید، بحث دیگری است. سؤال این بود که آیا ضرورت دارد که توسعه داده شود و به عنوان ادبیات، مورد بحث و بررسی قرار بگیرد؟

کاموس: معمولاً وقتی در مورد فلسفه و هستی چیزی بحث شود، مثل تعاریف و ضرورت‌ها نمی‌توانیم به سادگی به یک جواب فراگیر و یا به اتفاق نظر عمومی برسیم. متشکرم که شما دوباره این سؤال را مطرح کردید.

با سپاس از شما و دوستانی که در بحث شرکت کردند و دوستانی که تشریف آوردند. آقای طلوعی، اگر صحبتی دارید، بفرمایید.

طلوعی: به نظرم اگر عنوان این جلسه، «مقدمه‌ای بر داستان‌های ترسناک» می‌بود، واقع‌بینانه‌تر بود. تمام چیزهایی که من گفتم، واقعاً شروعی برای این بحث بود. گستردگی موضوع و جنگ اولیه سر این که اصلاً ترس چیست و با آدم چه کار می‌کند، می‌تواند حداقل چهار جلسه وقت ببرد. متشکرم.